



بررسی زندگی، آراء و مواضع کلامی و سیاسی ابوحنیفه و تعامل ایشان با اهل بیت (ع)

احسان گودرزی^۱

چکیده

از میان جریانات سیاسی مختلف، دو جریان فکری- سیاسی تشیع و تسنن به عنوان دو جریان اصلی در تاریخ اسلام به شمار می‌آیند، این دو جریان در اصول و مبانی دارای مشترکات فراوان اعتقادی، فقهی و سیاسی می‌باشند که تا کنون به درستی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند، در این مقاله زندگانی امام ابوحنیفه (م ۱۵۰ق) یکی از پیشوایان اهل سنت مورد بررسی قرار می‌گیرد، ابتدا مباحثی بصورت خلاصه از تولد و رشد علمی وی طرح می‌گردد، سپس در ادامه بحث آراء و اندیشه های کلامی و مواضع سیاسی امام ابوحنیفه که نشان دهنده نزدیکی عقایدش با اهل بیت علیهم السلام است و ارتباط نزدیکی با بخش پایانی این مقاله دارد، مورد بررسی قرار می‌گیرد، و سپس در پایان تعامل و دوستی و ارادت امام ابوحنیفه با خاندان اهل بیت علیهم السلام از جمله امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام که به خاطر باور وی به جایگاه اهل بیت علیهم السلام و احساس نیاز به علوم ایشان و سیراب شدن از چشمه معارف آنها و در نهایت وفات امام ابوحنیفه مورد کندکاو قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: اهل بیت، اهل سنت، امام ابوحنیفه، تعامل، مشترکات.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



۱. کارشناسی ارشد تاریخ تشیع Ehsaan.goodarzii@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۲۹

با فروپاشی حکومت امویان به دست عباسیان، فرصتی دست داد تا فعالیت‌های علمی گسترش یابد، بنابراین در هر شهری امامی ظهور کرد که مذهبی مخصوص به خود داشت. تعداد مذهب‌ها زیاد شد، ولی بسیاری از آن‌ها باقی نماندند و منقرض شدند. از میان آن‌ها، مذاهبی که پیروان بیشتری پیدا کردند، از جایگاه ویژه‌ای در تاریخ و در میان مردم برخوردار شدند، و بر دیگر مذاهب غلبه کردند و عالمانشان به عنوان رؤسای مذاهب شناخته شدند. پس از آن قافله علم و تشریح از حرکت بازایستاد و عالمان در استنباط احکام تنها به همان‌ها اکتفا کردند. مذهب‌های دیگر رونق و رواجی نیافتند و به تدریج از صفحه روزگار محو شدند و دیگر پیروانی نداشتند. تنها چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی باقی ماندند.

برخی از مذهب‌های فراموش شده عبارتند از:

۱- مذهب اسحاق (م ۲۳۸ ق).

۲- مذهب ابو ثور (م ۲۴۰ ق).

۳- مذهب لیث (م ۱۷۵ ق).

۴- مذهب شعبی (م ۱۰۵ ق).

در این مقاله به بررسی زندگی، آراء و مواضع کلامی و سیاسی ابوحنیفه و تعامل ایشان با اهل بیت (ع)، به عنوان یکی از ائمه اربعه اهل سنت خواهیم پرداخت.

پیشینه پژوهش

هرچند سخن گفتن و بررسی آراء و اندیشه‌های اندیشمندان و متفکران و تحول سازان تاریخ بشری، امری دشوار و خطیر است، اما این امر نباید ما را از بررسی و کنجکاوی و بحث و مباحثه درباره‌ی آراء و اندیشه‌های آنان باز دارد. تاکنون کتابهای متعددی در ارتباط با زندگانی امام ابوحنیفه به رشته‌ی تحریر درآمده است، اما نبود کتابی به زبان فارسی که بتواند به طور جامع به بررسی آراء و افکار و اندیشه‌های ایشان بپردازد، ما را بر آن داشت تا در صدد جبران این کمبود برآیم و از تفحص و نوشته‌های صاحب‌نظران این حوزه استفاده نماییم و نتیجه آن مقاله‌ی گرد که در اختیار دارید.

زندگانی ابوحنیفه

تولد و نشأت وی:

ابوحنیفه، نعمان بن ثابت بن زوطی (م ۱۵۰) است که جد وی (زوطی) اهل کابل بود و به هنگام فتوحات عرب در این سرزمین به اسارت در آمد و سپس مولای قبیله بنی تیم بن ثعلبه شد (نوبختی، ۲۷۸: ۱۳۵۳) از کهن‌ترین منابعی که می‌توان درباره‌ی پیشینه



خاندان ابوحنیفه اطلاعاتی به دست آورد، روایتی از عمر بن حماد نواده ابوحنیفه است که می‌گوید: خاندان ابوحنیفه منسوب به قبیله بنی قفل از بنی تیم بن ثعلبه هستند. (بغدادی، ۱۳۲۸: ۳۲۳/۱۳)

براساس روایت فوق پدر بزرگ ابوحنیفه (زوطی) از قبیله بنی قفل بود که در جریان یکی از فتوحات به اسارت درآمده و به عراق آورده شد، زوطی از این پس به آیین اسلام گروید و آزادی خویش را باز یافت و زمانی که فرزندش ثابت به دنیا آمد، وی مسلمان شده بود. در کنار روایت عمر بن حماد، روایت دیگری منتسب به برادر وی (اسماعیل بن حماد) وجود دارد که در آن نسب ابوحنیفه به این ترتیب آمده است: نعمان بن ثابت بن نعمان بن مرزبان و ضمن تأکید بر پارسی بودن تبار وی، بر این نکته سوگند یاد شده که هیچ یک از پدران او در قید بندگی نبوده اند، در این روایت، نعمان بن مرزبان (نیای ابوحنیفه) به عنوان کسی معرفی شده است که در جشن نوروز (مهرگان) به حضرت علی (علیه السلام) پالوده تقدیم داشت و آن حضرت در حق ثابت و ذریه او دعا فرمودند. (بغدادی، ۱۳۲۸: ۳۲۶/۱۳)

ابوحنیفه در سال ۸۰ هـ.ق در کوفه به دنیا آمد و در سال ۱۵۰ هـ.ق بدرود حیات گفت، وی ۵۲ سال از عمر خویش را در عصر اموی و هیجده سال از آن را در عصر عباسی سپری نمود؛ او در زمان عبدالملک بن مروان متولد شد و در سن شانزده سالگی به همراه پدرش به سفر حج رفت و عبدالله بن حارث (یکی از اصحاب رسول اکرم (ص)) را دید، همچنین نقل شده که ابوحنیفه انس بن مالک را نیز دیده است (امین، بی تا، ۱۲۸/۲) ابن خلکان می‌گوید: ابوحنیفه، چهارتن از صحابه پیامبر اکرم (ص) را دیده است، این چهار تن عبارت‌اند از: انس بن مالک (د ۹۳)، عبدالله بن ابی اوفی در کوفه (د ۸۷)، سهل بن ساعدی در مدینه (د ۸۸) و ابو طفیل عامر بن وائله در مکه (د ۱۰۲) (ابن خلکان، ۴۰۳/۵) ابو زهره علاوه بر این چند نفر نام وائله بن الاسفح (د ۸۵) را نیز اضافه می‌کند. (مکی، ۱۲۳۱: ۱۴/۱)

استادان ابوحنیفه

در منابع رجالی، فهرست‌هایی از استادان عراقی و حجازی ابوحنیفه به دست آمده که بهره گرفتن ابوحنیفه از بیشتر آنان از حیث زمان و مکان قابل پذیرش است ولی در همه موارد نمی‌توان بر صحت مطلب پای فشرد. از جمله استادان وی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

حماد بن ابی سلیمان، عامر شعبی، ابو اسحاق سبیعی، عاصم بن النجود، قیس بن مسلم، سماک بن حرب، علمقه بن مرثد، عطیه بن سعد عوفی و حکم بن عتیبه که بر اساس اقوال دیگر در کنار اینان، استادان دیگری نیز داشته است:

از آن جمله عطاء بن رباح در مکه، نافع مولی ابن عمر در مدینه، هشام بن عروه و چند تن دیگر. (اسد حیدر، ۲۹۸/۱۴۰۳) در بعضی منابع آمده است که: یکی از مشایخ ابوحنیفه جابر بن یزید الجعفی است که از غلات شیعه است و به رجعت پیامبر اکرم (ص)، علی (علیه السلام) و بقیه ائمه اعتقاد دارد و از طرفی از خود ابوحنیفه نقل شده که: شخصی را کاذب‌تر از جابر

ندیدم. (ابوزهره، ۱۹۶۰: ۷۰) نام چند تن دیگر نیز در زمرة مشایخ ابوحنیفه ذکر شده است: سعید بن مسروق، ابی جعفر الباقر (علیه السلام)، ابن شهاب زهری، ابی الزبیر، ابی حصین الاسدی. (ذهبی، ۱۴۱۰: ۶/۳۹۰) ابوزهره می گوید: ابوحنیفه همچنین با زیدین علی بن حسین و جعفر الصادق و عبدالله بن حسن بن حسن مباحثه داشته است. (ابوزهره، ۱۹۶۰: ۲۵/۱)

آراء و اندیشه‌های امام ابوحنیفه

دیدگاه‌های کلامی ابوحنیفه

تردیدی نیست که در طول تاریخ فرهنگ اسلامی، ابوحنیفه بیشتر به عنوان یک فقیه صاحب رأی مطرح بوده است و از دیر زمان نام او در کنار مالک بن انس و امام شافعی به عنوان یکی از بزرگترین فقیهان اهل سنت ذکر گردیده است، اما بر خلاف مالک و شافعی، در برهه‌هایی از تاریخ، مکتب ابوحنیفه به عنوان مکتب دو بعدی شناخته شده است که از نظام اعتقادی و فقهی توأماً برخوردار است؛ ابوحنیفه در دوران جوانی در محافل اعتقادی کوفه شرکتی فعال داشت و در فرصت‌هایی که دست می‌داد ضمن سفر به بصره با ابا ضیان، صفریان و دیگر گروه‌ها به مناظره می‌پرداخت. (مکی، ۱۲۳۱: ۶۰/۱) انبوهی از مناظرات کلامی و برخی آراء پراکنده منتسب به ابوحنیفه در آثار بی‌شمار مذاهب گوناگون حکایت از آن دارد که وی همواره به عنوان یک نظریه پرداز اعتقادی شناخته شده است به علاوه مطالعه ساختار فقه او نیز می‌تواند تأییدی بر این نکته باشد که وی منابع دینی را با دیده‌ای اندیشمندانه می‌نگریسته و از شیوه‌های نقل گرا پیروی نمی‌کرده است.

برای آشکار شدن جایگاه فکری ابوحنیفه باید خاطر نشان ساخت که در محافل مذهبی نیمه اول سده دوم ه.ق. به ویژه در عراق، برخی از مسائل اعتقادی باعث بروز موضع‌گیریها و گروه‌بندی‌هایی شده بود که خود ریشه در مباحث پراکنده سده نخست هجری داشت و سرآغازی برای شکل‌گیری فرق و مذاهب کلام بود؛ رئوس این اختلاف را مسائل چون ایمان فاسق، قدر و امامت تشکیل می‌داد اما در آن دوره مذاهب کلامی مشخص که نظام معینی از موضع‌گیری‌ها را در قبال تمامی یا بیشتر مسائل اعتقادی ارائه نماید پدید نیامده بود و عناوینی که برای گروه‌های مختلف چون مُرَجئه، خوارج، قدریه، شیعه، و غیره... بکار برده می‌شد بیش از آن که بیانگر مذهبی نظام یافته باشد، بیانگر نوعی موضع‌گیری در مسائل خاص و گاهی نوعی تشکل سیاسی-اجتماعی بود.

امامت

یکی از مواضع ابوحنیفه از نظر اعتقادی، در خصوص امامت است. یکی از حساس‌ترین مسائل مربوط به امامت در طول تاریخ فرق اسلامی، مسأله خلفای نخستین پیامبر اکرم (ص) و موضع‌گیری در برابر آنها بوده است؛ در نیمه نخست سده دوم ه.ق. در میان گروه‌های غیر شیعی و غیر خارجی اعتقاد به تفضیل شیخین (ابوبکر و عمر) امری متداول بود ولی در مورد حضرت علی



(علیه السلام) و عثمان نه تنها از نظر تفصیل اختلاف رأی وجود نداشت، بلکه گروهی که به عنوان مرجئه نخستین شناخته می‌شدند درباره اصل ایمان آن دو قائل به توقف بودند. اما این که ابوحنیفه در این مورد چه موضعی اتخاذ کرده است روایات مختلف است.

در بعضی از روایات، ابوحنیفه به برتری حضرت علی (علیه السلام) بر عثمان نظر داشته است. (الکردری، ۱۳۲۱: ۶۸/۲) او در جای دیگری فضیلت خلفای چهارگانه را به ترتیب تصدی مقام خلافت مطرح کرده است (قاری، ۱/ ۸۷-۸۶) ابو زهره می‌گوید: بنا بر اعتقاد ابوحنیفه، حضرت علی (علیه السلام) در تمامی جنگ‌هایی که در زمان خلافتش انجام داد بر حق بود، وی همچنین می‌گوید: «کسی با علی (علیه السلام) نجنگد الا این که علی (علیه السلام) از او محق‌تر بود». در مورد طلحه و زبیر اعتقاد او بر این بود که: «طلحه و زبیر در آغاز با حضرت علی (علیه السلام) بیعت نمودند و سپس مخالفت ورزیدند.» وی جنگ جمل را قتال با ستمکاران می‌دانست و معتقد بود: «حضرت علی (علیه السلام) در آن جنگ به عدالت رفتار کرد و او در قتال با ستمکاران داناترین مسلمان بود.» (ابوزهره، ۱۹۶۰: ۸۳/۱)

از دیگر مسائل مورد اختلاف در خصوص امامت، مسأله شرایط تعیین امام و پیروی از اوست. بر پایه برخی منابع، ابوحنیفه معتقد بود که هر مردی از قریش که مردم را به کتاب، سنت و عمل به عدل فراخواند و امامت او ثابت می‌گردد و همراهی با وی بر دیگران واجب می‌شود. (مسعودی، ۱۹۹۰: ۲۲۴/۳)

آراء سیاسی ابوحنیفه

طریقه انتخاب خلیفه از نظر ابوحنیفه

به طور کلی در زمان ابوحنیفه و حتی پس از آن راجع به خلافت و مباحث پیرامون آن با طرق تفصیلی که پژوهشگران بعدی مانند ماوردی و ابن خلدون بحث نموده‌اند سخن به میان نیامده بود. اما از مواضع سیاسی ابوحنیفه می‌توان عقیده او را دریافت. از نظر وی کسب قدرت از طریق زور و اجبار و اکراه، راه درست دست یافتن بر خلافت نمی‌باشد. او معتقد است خلیفه باید از طریق مشاوره و تبادل نظر خردمندانی که حق اظهار عقیده دارند، (اهل رأی) برگزیده شود.

ابوحنیفه، طریقه انتخاب خلیفه را نزد منصور این چنین بیان می‌کند:

ربیع بن یونس (حاجب منصور) روایت کرده است که منصور، امام مالک، ابن ابی ذؤیب و ابوحنیفه را احضار نمود و در مورد مشروعیت خلافت خود از آن‌ها پرسید، نظر شما درباره این حکومت که خداوند به من عطا کرده است چیست؟ آیا من اهلیت و صلاحیت آن را دارم؟ امام مالک در جواب گفت: اگر تو اهل آن نبودی خداوند آن را به تو تفویض نمی‌کرد و ابن ابی ذؤیب نیز چنین پاسخ داد: «خداوند، پادشاهی زمین را به هر کس که بخواهد تفویض می‌کند اما پادشاهی آخرت را به آن که طالبش باشد و توفیق داشته باشد اعطا می‌نماید. توفیق خداوند میسر خواهد شد اگر تو از او اطاعت کنی وگرنه در صورت نافرمانی از تو دور

خواهد بود؛ حقیقت این است که خلافت از اجتماع اهل تقوی برگزار می‌شود و شخصی که خود بر آن قابض شود تقوایی برای او نمی‌باشد. تو و ایادی ات از توفیق خارج و از حق منحرف می‌باشید.» ابوحنیفه نیز گفت: «کسی که در جستجوی راه راست است از غصه به دور می‌باشد. اگر تو وجدانت را قاضی قرار دهی خواهی دانست که تو ما را برای خدا به اینجا نخوانده‌ای، بلکه می‌خواهی که ما از ترس تو کلماتی مطابق میل تو بگوییم تا در اذهان مردم جای گیرد. حقیقت این است که تو جامعه خلافت را بر تن کردی در حالی که بر خلافت تو حتی دو تن از اهل فتوی اجتماع نکرده‌اند و حال آن که خلافت از طریق مشورت و اجتماع مسلمانان برگزار می‌شود.» پس از این هر سه نفر برخاستند. منصور، سه کیسه درهم به ربیع داد و گفت اگر مالک خواست کیسه را می‌دهی، اما اگر ابوحنیفه و ابن ابی ذؤیب خواستند، گردن آن‌ها را قطع کن؛ در نهایت مالک هدیه را می‌پذیرد اما ابوحنیفه و ابن ابی ذؤیب این مال را حتی برای منصور حلال ندانستند. (مودودی، ۱۴۰۵: ۳۰۵) این داستان بیانگر این است که ابوحنیفه انتخاب خلیفه را به واسطه‌گزینش مؤمنین قبلی و بیعت کامل مردم صحیح می‌داند، پس خلافت در نظر وی از طریق وصایت محقق نمی‌شود و کسی که خودش را به عنوان خلیفه بر مسلمانان عرضه کند خلیفه محسوب نمی‌شود اگر چه دیگران در مقابل او خضوع کنند و یا بر وجود او راضی شوند.

رأی و نظر ابوحنیفه در خصوص شرایط خلیفه

ابوحنیفه افزون بر شرایط اولیه خلافت که عبارت‌اند از مسلمان بودن، مرد بودن، عالم بودن، سلیم الحواس و سلیم الاعضا بودن، شرایط دیگری را نیز برای خلیفه لازم می‌داند که ذیلاً بدان‌ها می‌پردازیم:

عدالت

ابوحنیفه در دورانی می‌زیست که کشمکش میان طرفداران دو نظر افراطی در جهان اسلام بر سر امامت فاسق و ظالم درگرفته بود. گروهی معتقد بودند که امامت فاسق و ظالم کلاً جایز نمی‌باشد و تحت اداره حاکم ظالم هیچ کار اجتماعی مسلمانان به نحو احسن انجام نمی‌پذیرد و از جانب دیگر نیز عده‌ای اعتقاد داشتند که حاکم ظالم و فاسق به هر صورتی که بر حکومت تسلط یابد، بعد از استحکام سلطه وی امامت و خلافتش جایز می‌باشد. در این میان ابوحنیفه نظری متوازن ارائه نموده است؛ او در فقه الاکبر می‌گوید: «ادای نماز پشت سر هر مؤمن نیک و بد جایز است. (مودودی، ۱۴۰۵: ۳۰۷) طحاوی نیز ضمن تشریح مسلک حنفی می‌نویسد: حج و جهاد تحت صاحب امر مسلمانان تا روز رستاخیز ادامه خواهد یافت، خواه نیک باشد یا بد.

این یک طرف قضیه است و طرف دیگر آن این است که از نظر ابوحنیفه عدالت برای خلافت شرطی لازم است و هیچ ظالم و فاسقی نمی‌تواند خلیفه، قاضی و یا حاکم باشد. این مسأله را امام مشهور حنفی ابوبکر جصاص در احکام القرآن بیان داشته است و می‌گوید: «جایز نمی‌باشد که انسان ظالم، پیامبر یا خلیفه پیامبر و یا قاضی باشد، آیه «لَا يَنْبَأُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴) دال بر این مدعاست که عدالت، شرط حتمی زعامت و پیشوایی مسلمانان است؛ از این آیه استنباط می‌کنیم که امامت فاسق





باطل است و انسان فاسق و ستمگر نمی تواند خلیفه باشد و اگر چنین شخصی با این شرایط خلیفه شد بر مردم اطاعت و تبعیت از وی لازم نمی باشد.» (مودودی، ۱۴۰۵: ۳۰۸)

وی همچنین می گوید: «برخی گمان می کنند که ابوحنیفه امامت یا خلافت فاسد و فاسق را تصویب می کنند، اگر این سخن عمداً دروغ نباشد اشتباهی بیش نیست و نوعی بد فهمی است و احتمالاً از آنها ناشی شده است که ابوحنیفه، بلکه همه فقهای عراق که عقاید آنان شهرت بسزایی دارد، می گوید: اگر قاضی عادل باشد احکام او پذیرفته خواهد شد و اهمیتی ندارد که حاکم فاسد او را انتخاب کرده باشد و نماز نیز به امامت امامان فاسق با وصف فسق آنها جایز می باشد. این مسلک به جای خود درست است ولی بدان معنا نیست که ابوحنیفه از خلافت شخص فاسد عیب جویی نکرده و امامت او را جایز شمرده باشد.

در جای دیگر از قول ابوحنیفه سخنی کاملاً متضاد با سخنان قبلی دیده می شود و آن این است که: امام با ارتکاب فسق یعنی خروج از اطاعت خداوند و ستم بر بندگان معزول نمی شود، چون بنا به عقیده ابوحنیفه شخص فاسق از صاحبان ولایت است (تفتازانی/ ۱۸۰، ۱۸۱) باز در جای دیگر از ابوحنیفه نقل شده که: امامی که به طور نامشروع از فیء استفاده کند یا در راه ظلم به کارگیرد امامتش باطل است و حکم وی جایز نمی باشد. (ذهبی، ۱۳۶۶: ۱۷/۶)

با بررسی مطالب ذکر شده این نتیجه بدست می آید که ابوحنیفه بر خلاف خوارج و معتزله که در صورت نبود امام عادل و صالح، نظام جامعه و حکومت را معطل می پندارند، اعتقاد دارد که اگر امامت بالحق میسر نباشد، تحت اداره حاکم ظالم تمام امور زندگی اجتماعی مسلمانان به شکل جایز ادامه می یابد گرچه امامت وی به جای خود جایز نباشد. نظریه دیگری هم وجود داشت که مرجئه و اکثر اهل سنت قائل به آن بودند و آن این است که ایشان امامت انسان فاسق را جایز شمرده و گویی که امامت حق است؛ پس در نتیجه مسلمانان بر حکومت چنین شخصی راضی می شدند و برای محو آن اقدامی نمی کردند و حتی اندیشه آن را نیز در دل نمی پروراندند؛ ابوحنیفه برای اصلاح این طرز فکر ناقص اعلام کرد که: امامت چنین اشخاصی کلاً باطل است. (مودودی، ۱۴۰۵: ۳۱۰)

قریشی بودن خلیفه

نظر ابوحنیفه در این خصوص مانند بقیه بزرگان اهل سنت این است که خلیفه باید از قریش باشد. (مسعودی، ۱۹۹۰: ۱۹۲/۲) این نظری است که تمام اهل سنت بر آن اتفاق نظر دارند (بغدادی، ۱۳۲۸: ۱۳/۳۴۰) و برگرفته از حدیثی است که از قول پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که: «الانمّة من قریش» (احمد بن حنبل، ۱۴۱۴: ۱۶۰/۳) البته پیامبر اکرم (ص) نیز به صراحت فرموده اند: این مقام تا وقتی در قبیله قریش محدود خواهد بود که صفات مخصوص در آنها موجود باشد. (عسقلانی، ۱۴۰۸: ۹۵/۳)

ابوحنیفه و اهل بیت (علیهم السلام)

الف: تعامل ابوحنیفه با امام باقر (علیه السلام)

آنچه از منابع اهل سنت استفاده می‌شود، ابوحنیفه با حضرت امام باقر (علیه السلام) رابطه دوستانه داشته‌است. در اکثر منابع شیعه و سنی، امام باقر به عنوان استاد ایشان مطرح است. (طوسی، ۱۳۴۸: ۴۲۵) روایات ابوحنیفه از امام باقر (علیه السلام) نیز در جای جای مسانید دیده می‌شود (الخوارزمی، ۱۳۳۲: ۳۸۸/۱)

همینطور در منابع زیادی از امام باقر (علیه السلام) به عنوان اولین کس از آل‌البت (علیهم السلام) که ابوحنیفه از او علم دریافت می‌کرده‌است، معرفی شده‌است (موفق، ۱۲۳۱: ۵۲/۳) یکی از اصحاب امام باقر (علیه السلام) شخصی بنام «حفص بن غیاث نخعی» از اساتید دیگر ابوحنیفه ذکر شده‌است. (طوسی، ۱۳۴۸: ۵۶)

هرچند امام باقر (علیه السلام) در مدینه حضور داشتند و ابوحنیفه در عراق به سر می‌برد، اما سفرهای ابوحنیفه به مکه و مدینه برای کسب علم از عالمان آن‌جا در منابع زیادی آمده‌است. ظاهراً در یکی از سفرها ابوحنیفه دو سال در مدینه مقیم می‌شود و جمله معروف او «لولا السنن لهلك النعمان» نشان‌گر این است که او از امام باقر (علیه السلام) استفاده وافر برده‌است. و این جمله نیز اشاره ابوحنیفه به همین موضوع «تلمذ» نزد امام باقر (علیه السلام) است. دهلوی می‌گوید: «هذا ابو حنیفه و هو من اهل السنّة یفتخر و یقول بأفصح لسان: لولا السنن لهلك النعمان.» (شاه ولیا لله دهلوی، ۸)

آیه الله واعظ زاده خراسانی (عضوورئیس پیشین مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی) در یکی از سخنرانی‌های خود گفته بودند، «برای امام باقر (علیه السلام) در مدینه زمینه و فرصت تبلیغ و نشر تعالیم اندیشه‌هایش فراهم نبود و آن حضرت نمی‌توانست به صورت آزادانه به منبر برود، اما ابوحنیفه زمینه نشر اندیشه‌های آن حضرت را در کوفه فراهم می‌نمود تا حضرت در آن‌جا حضور یافته و در مساجد و منابر آن شهر، افکار و اندیشه‌های خود و معارف مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را به مردم آن‌جا برسانند. (در مناظره بایکی از علمای حوزه علمیه قم، (نواردرسازمان حوزه‌های علمیه خارج از کشور موجود است)

البته ما به روایتی که به صورت آشکار این مسئله را بیان کند، برنخوردیم، ممکن است که سخن ایشان بر اساس برداشت و استنباط ایشان از تاریخ و مناسبات ابوحنیفه با امام باقر (علیهم السلام) بوده‌باشد. زیرا ابوحنیفه در کوفه دارای موقعیت اجتماعی خوبی بود و نه تنها فقیه برجسته و سرآمد فقیهان آن شهر به حساب می‌آمد، که متکلم توانا نیز بود و در حقیقت نبض فکری و فرهنگی کوفه به دست وی بود، این احتمال وجود دارد که وی از موقعیت خود استفاده نموده و زمینه را برای امام باقر (علیه السلام) فراهم نموده‌باشد. بالاخره در منابع جدید و قدیم اهل سنت رابطه ابوحنیفه با هر دو امام صادقین (علیهم السلام) حسنه و دوستانه توصیف شده، اما آنچه در میان محققین معاصر اهل سنت دیده می‌شود، درباره روابط ابوحنیفه با امام باقر (علیه السلام) سه دیدگاه و نظریه مطرح است:





اول: برخی مانند ابوزهره با نقل روایت‌ها و گفتگوهایی از امام باقر (علیه السلام) و ابوحنیفه تلاش دارند که روابط ایشان را دوستانه نشان دهند و معتقدند که ابوحنیفه نزد امام باقر (علیه السلام) تلمذ نموده است. و در ابوحنیفه گرایش‌ها و تمایلات جدی به تشیع وجود داشته است. (ابوزهره، ۱۹۶۰: ۷۳، ۷۲) دوم: برخی با ناچیز شمردن استفاده‌های علمی ابوحنیفه از آن حضرت، گفته‌اند هر دو عالم ومجتهد بوده، بین ایشان تأثیر و تأثر متقابل علمی وجود داشته است اما به حیث تلمذ مطرح نیست. سوم: برخی دیگر تلاش کردند که ضمن طرح و پذیرش روابط دوستانه و تلمذ ابوحنیفه نزد امام باقر (علیه السلام) و استفاده‌های علمی فراوان از آن حضرت، امام باقر (علیه السلام) را یک سنی معرفی کنند، که به لحاظ سیاسی، عقیدتی ترتیب خلفای راشدین را نیز به همان صورت که واقع شده بود، قبول داشتند، و هرگاه کسی از ابوبکر و عمر بدگویی می‌کرد شدیداً ناراحت می‌شدند و به مقابله برمی‌خواستند (الشکعه، ۱۴۰۳: ۵۰-۵۱)

به نظر می‌رسد دیدگاه سوم ریشه در طبقات الکبری ابن سعد و تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی داشته باشد، زیرا: ابن حجر دو روایت مفصل در این زمینه دارد. (عسقلانی، ۱۳۲۵: ۳۵/۵) ابن سعد نیز می‌گوید: از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که می‌گفت: آن‌ها (ابوبکر و عمر) رهبران مهتدی به راه است و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نمی‌خواست با رویه آن‌ها مخالفت ورزد. (ابن سعد، ۱۴۰۵: ۵/۲۳۱) البته منع نمودن امام باقر (علیه السلام) از بدگویی به ابوبکر و عمر، می‌تواند وجهی داشته باشد. اما این که آن حضرت ترتیب خلافت خلفای راشدین را به همان صورت که واقع شده است، پذیرفته باشند باورکردنی نمی‌نماید. این سخن که حضرت امام علی (علیه السلام) نمی‌خواست با رویه ابوبکر و عمر مخالفت ورزند، معنای تأیید خلافت آن دو نمی‌تواند باشد، بلکه نشان‌گر مصلحت سنجی امام علی (علیه السلام) است.

زیرا، آن حضرت ضمن دفاع از حق خود پس از مدتی به این نتیجه رسیدند که در صورت استمرار مخالفت ایشان با خلافت ابوبکر و پس از آن با عمر و استتکاف ایشان از همکاری و حل برخی معضلات دینی که فقط به دست توانای ایشان قابل حل بود، شاید منجر به صدمه دیدن اساس دین و موجب تفرقه میان مسلمانان گردد.

حال بر فرض که از امام باقر (علیه السلام) سخنی هم در تأیید خلافت خلفای راشدین به ترتیب عملی خلافت، نقل شده باشد. این اظهار قطعاً می‌تواند از روی تقیه باشد، چنان‌که قاضی نعمان در دعائم الاسلام می‌گوید:

عده‌ای از کوفیان بر آن بودند که امام باقر (علیه السلام) در این مورد عقیده واقعی خود را پنهان داشته و تقیه کرده است (قاضی نعمان، ۱۳۳/۲)

شرایط زمانه امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) به گونه‌ای بود که آن دو بزرگوار در آن عصر تقیه را یکی از راه‌های اساسی حفظ تشیع می‌دانستند و به گفته مرحوم ثقة الاسلام الكلینی «امام باقر (علیه السلام) چنان درباره اوضاع واحوال جاری حساس بود و توجه داشت که تقیه را اصلی از اصول ایمان قرار داد تا سلامت وامنیت شیعه را تضمین کرده باشد.» (کلینی، ۷۳۲/۳) بنابراین روابط دوستانه ابوحنیفه با امام باقر (علیه السلام) بدان دلیل نبوده است که آن حضرت یکی از علمای اهل سنت بوده باشد

و به جای امامت خود و پدراناش خلافت را با قرائت اهل سنت پذیرفته باشد. بلکه دلیل ارادت، ابوحنیفه به امام باقر (علیه السلام) را باید در جای دیگر جستجو کرد و آن باور به جایگاه رفیع اهل بیت (علیهم السلام) و احساس نیاز وی به علوم ایشان و رفع تشنگی با آب گوارا از چشمه زلال معارف اهل بیت (علیهم السلام) بوده است که در جناب امام اعظم ابوحنیفه این شوریدگی و شیفتگی را ایجاد کرده بود.

ب: تعامل ابوحنیفه با امام صادق (علیه السلام)

در منابع شیعی و سنی آمده است که وی سخت تحت تأثیر شخصیت و مقام علمی امام صادق (علیه السلام) نیز بوده است که به نمونه‌هایی از آن صرفاً اشاره می‌شود:

جمله: «والله ما رأیت افقه من جعفر بن محمد الصادق.» (المزی، ۱۴۱۴: ۳۷۶/۲) سوگند به خداوند که من فقیه وارسته و آگاه‌تر از جعفر بن محمد صادق (علیه السلام) ندیده‌ام.

همینطور در بسیاری از منابع معتبر اهل سنت، امام صادق (علیه السلام) از جمله اساتید ابوحنیفه شمرده شده است (ابوزهره، ۱۹۶۰: ۳۱/۱) که در جای جای «جامع المسانید» رابطه دوستانه ایشان با حضرت امام صادق (علیه السلام) بیان گردیده است (الخوارزمی، ۱۳۳۲: ۵۷/۱) ابن حجر از میان اهل بیت (علیهم السلام) فقط سه نفر را از اساتید مسلم ابوحنیفه معرفی می‌کند: «امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) و جناب زید بن علی (ره). (ابن حجر هیثمی، ۱۴۱۸: ۱۲۱-۷۴) ابوزهره (استاد معاصر و معروف الازهر)، جمله معروف: «لولا السنتان لهلك النعمان» را که از ابوحنیفه نقل شده است، در مورد امام صادق (علیه السلام) می‌داند و می‌گوید: «احتمالاً این دو سال همان دو سالی است که ابوحنیفه از نزد «ابن هبیره» به حجاز فرار کرد و در حجاز دو سال نزد امام صادق (علیه السلام) شاگردی نمود.» (ابوزهره، ۱۹۶۰: ۳۱/۱)

همچنین در بسیاری از کتب و روایان حنفی مسأله روابط دوستانه بین ابوحنیفه (رض) و امام صادق (علیه السلام) به چشم می‌خورد؛ از جمله در جامع المسانید چنین آمده است: روزی ابوحنیفه در مراسم حج نزد امام صادق (علیه السلام) آمد، امام با او معانقه نمود و از احوال او و خانواده‌اش پرسید. فردی سؤال کرد، یابن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا این مرد را می‌شناسی؟ امام فرمود: «این ابوحنیفه فقیه‌ترین مردم شهر خود است.» (خوارزمی، ۱۳۳۲: ۳۷۶/۲) بر اساس روایت دیگری فردی به ابوحنیفه گفت: «نذر کردم مقدار پولی به امام عادل بدهم، پیشنهاد می‌کنی به چه کسی پردازم؟ گفت: جعفر بن محمد (علیه السلام).» ابوالقاسم بغار از ابوحنیفه نقل می‌کند «حسین بن زیاد روایت کرد که شنیدم از ابوحنیفه در حالی که از او سؤال شده بود فقیه‌ترین کسی را که دیدی چه کسی بوده است؟ می‌گفت: «جعفر بن محمد (علیه السلام)» و آن زمانی بود که منصور کسی را بدنبال من فرستاد و گفت ای ابوحنیفه همانا مردم پیرامون جعفر بن محمد (علیه السلام) جمع شده‌اند و شیفته او گردیده‌اند. از مسائل مشکلی که داری تعدادی را جمع کن که از او بپرسی تا شاید از جواب عاجز ماند و از محبوبیت او کاسته





شود. ۴۰ مسأله را آماده کردم، بعد به سوی منصور در حیره رفتم، منصور قبلاً امام صادق (علیه السلام) را خواسته بود و وی در مجلس نشسته بود، وقتی چشمم به جعفر افتاد عظمت و هیبتی از او در نظرم نمودار شد، که هیبت منصور مرا نگرفته بود؛ سلام کردم و منصور اشاره کرد بنشینم، سپس به جعفر بن محمد (علیه السلام) روی کرد و گفت: ای ابو عبدالله! این ابو حنیفه است، حضرت فرمود: بله می‌شناسمش، منصور به من گفت: مسائل خود را از ابو عبدالله بپرس، من مسائلم را یک به یک از وی سؤال کردم، او جواب داد و می‌فرمود: در این مسأله نظر شما «نظر اهل عراق و اصحاب رأی» چنین است و نظر اهل مدینه و اهل حدیث چنین است. و نظر ما هم این است، در هر یک از مسائل ممکن است با شما هم نظر باشیم و ممکن است با اهل مدینه، و ممکن است با هر دو گروه مخالف و نظر مستقل داشته باشیم، تا این که ۴۰ سؤال تمام شد و هیچکدام را بی‌جواب نگذاشت.» سپس ابو حنیفه گفت: «ألیس أعلم الناس اعلمهم باختلاف الناس؟» آیا داناترین مردم آگاه‌ترین آن‌ها به اختلاف مردم نیست؟! (ابن شهر آشوب، ۳۷۸/۴)

در مورد امام صادق (علیه السلام) نیز برخی از نویسندگان معاصر اهل سنت، ضمن پذیرش روابط دوستانه آن حضرت با ابوحنیفه، گفته‌اند که به دلیل هم سن و سال بودن آن دو، روابط شاگردی و استادی به معنای دقیق در کار نبوده‌است، بلکه رابطه در میدان تبادل معرفتی و علمی بوده‌است (توکلی، ۱۳۶۲: ۱۸)

ابن حجر عسقلانی حدیثی را اینگونه، نقل می‌کند که: ابوحنیفه راجع به مقام امام صادق (علیه السلام) گفته‌است: «در علم و عبادت و پرهیزگاری برتر از جعفر بن محمد (علیه السلام) هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ بشری خطور نکرده‌است.» (اسدحیدر، ۱۴۰۳: ۵۳) شیخ طوسی (ره) از محدثان عالی مقام شیعه نیز، ضمن تأیید مرادوات و تعاملات ابوحنیفه با امام صادق (علیه السلام) درباره پذیرش مقام و مرجعیت علمی امام صادق (علیه السلام) از سوی ابوحنیفه روایتی را این‌گونه نقل می‌کند: «ابوحنیفه پس از مذاکره علمی با امام صادق (علیه السلام) هنگام خارج شدن از خانه امام، سر حضرت را بوسید. در حالی که می‌گفت: «من آگاه‌تر از جعفر بن محمد سراغ ندارم و هیچ عالمی را نزد او ندیدم.» (صدوق، ۱۴۱۶: ۹۱/۱) حسن بن زیاد لؤلؤی از ابوحنیفه در ارتباط احاطه علمی امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: ایشان در جواب کسی که پرسید امام کیست؟ ابوحنیفه گفت: او جعفر بن محمد است. (صدوق، ۱۴۱۶: ۹۱/۱)

وفات ابوحنیفه

ابوحنیفه پس از رد منصب قضا دچار محنت شد و سپس از دنیا رفت. در نحوه وفات وی سه قول وجود دارد: (امین، ۱۸۳ / ۲) روایت نخست این است که ابوحنیفه بعد از تحمل ضربات شلاق در زندان از دنیا رفت. روایت دوم دال بر خوراندن سم به او در زندان می‌باشد (اصفهانی، ۱۴۰۸: ۲۴۷) که البته بسیاری از بزرگان این مطلب را رد کرده و انجام این کار را بعید می‌دانند. (امین، ۱۸۳ / ۲) روایت دیگری نیز وجود دارد و آن این که ابوحنیفه قبل از مرگ از زندان رهایی جست و در منزل خویش وفات

نمود. (ابن البزازی، ۱۵/۲) که این روایت صحیح‌تر به نظر می‌رسد. به هر حال ابوحنیفه بعد از قبول محنت در سال صد و پنجاه قمری در سن هفتاد سالگی وفات نمود. (بغدادی، ۳۲۸/۱۳) نقل شده است که در تشییع جنازه وی تمام مردم بغداد حاضر بودند و شمار آنها به پنجاه هزار نفر می‌رسید. ابو جعفر منصور شخصاً بر وی نماز گزارد. ابوحنیفه در شهر بغداد وفات یافت و در همان جا مدفون شد. (ابوزهره، ۱۹۶۰: ۵۰)

نتیجه‌گیری

آراء سیاسی اهل سنت و شیعه امامیه بعد از غیبت صغرای امام عصر (عج)، شباهت بسیاری با یکدیگر دارند، بدین معنا که شرایط انتخاب خلیفه نزد اهل سنت و ولی فقیه نزد شیعه تقریباً یکسان است. یکی از وجوه افتراق بین مذهب تشیع و تسنن این است که شیعه، امامت را از اصول دین می‌داند چون به نظر ایشان گزینه رهبری مبتنی بر تقلید نمی‌باشد، بلکه امری تحقیقی است اما اهل سنت، امامت را از فروع دین به حساب می‌آورند و آن را در زمره مباحث فقهی برمی‌شمارند. ابوحنیفه بر خلاف خوارج و معتزله که در صورت نبود امام عادل و صالح، نظام جامعه و حکومت را معطل می‌پندارند، اعتقاد دارد که اگر امامت بالحق میسر نباشد، تحت اداره حاکم ظالم تمام امور زندگی اجتماعی مسلمانان به شکل جایز ادامه می‌یابد گرچه امامت وی به جای خود جایز نباشد. ابوحنیفه دستگاه قضایی را که زیر نظر حاکم ستمگر اداره شود به رسمیت نمی‌شناسد و خود نیز مسؤلیت قضاوت را قبول نمی‌کند. با مطالعه منابع شیعی و سنی به این نکته پی می‌بریم که ابوحنیفه در دوستی و ارادت به خاندان اهل بیت (ع) علی‌الخصوص امام باقر (ع) و امام صادق (ع) تردیدی را باقی نمی‌گذارد.

منابع

قرآن کریم.

ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی‌الکرم، محمد بن محمد ابی‌عبدالکریم بن عبد الواحد شیبانی، (۱۴۲۲ق)، الکامل فی التاریخ، تحقیق: دکتور عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، چ سوم.

ابن خلکان، ابن العباس شمس‌الدین احمد بن محمد بن ابی‌بکر بن خلکان (م ۶۸۱)، (بی‌تا)، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تحقیق: دکتر احسان عباس، قم، انتشارات شریف رضی، چاپخانه امیر.

ابن شهر آشوب، محمد بن علی، (بی‌تا)، مناقب آل ابی‌طالب، بی‌جا، بی‌نا.

ابن کثیر، ابوالفداء الحافظ، (۱۴۰۷ق)، البداية و النهایة، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ابن سعد، ابوعبدالله محمد (۱۴۰۵ق)، الطبقات الکبری، بیروت، داربیروت.

ابوزهره، محمد، (۱۹۶۰م)، ابوحنیفه حیات و عصره و آراؤه و فقه، بی‌جا، دارالفکر العربی.



- ابوزهره، محمد، (۱۹۹۵ق)، الامام زید، حياته وعصره وآراؤه وفقه، بیروت، المكتبة الاسلاميه.
- _____ (بی تا)، تاریخ المذاهب الاسلاميه، بی جا، دارالفکر العربی.
- _____ (بی تا)، الامام صادق، حياته وعصره وآراؤه وفقه، بی جا، دارالفکر العربی.
- احمد امین، (بی تا)، ضحی الاسلام، قاهره، مكتبة النهضة المصرية.
- احمد بن حنبل، احمد بن محمد، (۱۴۱۴ق)، المسند الامام احمد بن حنبل، بی جا، دارالفکر، للطباعة والنشر والتوزيع.
- اسد حیدر، (۱۴۰۳ق)، الامام صادق والمذاهب الاربعه، بیروت، دارالکتب العربی.
- اصفهانى، ابوالفرج، (۱۴۰۸ق)، مقاتل الطالبیین، شرح و تحقیق: سید احمد صقر، بیروت، مؤسسه العلمی للمطبوعات.
- الامین، سید محسن (بی تا)، اعیان الشیعه، بیروت، دار التعارف المطبوعات.
- الشکعه، مصطفی (۱۴۰۳ق)، الامام الاعظم ابوحنیفه، بیروت، دارالکتب البنانی.
- الکردری، محمد بن محمد (۱۳۲۱هـ)، المناقب الامام ابوحنیفه، حیدرآباد، دکن.
- الطوسی، شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (۱۳۴۸ش)، اختیار معرفه الرجال، (رجال کشی) تصحیح مصطفوی، مشهد، بی نا.
- المزی، جمال الدین ابی الحجاج یوسف (۱۴۱۴هـ)، تهذیب الکمال، بیروت، دارالفکر.
- الهیتمی المکی، شیخ شهاب الدین بن احمد بن حجر (۱۳۷۷ش)، مناقب الامام الاعظم، (الخیرات الحسان فی مناقب...)، تحقیق، شیخ خلیل المیس، مترجم: عبدالرئوف مخلص، بی جا، انتشارات شیخ الاسلام احدجام.
- بغدادی، عبدالقاهر (۱۳۲۸ق)، الفرق بین الفرق، مصر، بی نا.
- پاکتچی، احمد، «مقاله ابوحنیفه»، دایرة المعارف بزرگ اسلامى، تهران، ۱۳۷۲.
- تفتازانی، مسعود بن عمر بن عبدالله، (م ۷۹۳ق)، شرح العقاید النسفیهدمشق، وزارت الثقاف و الاطشاد القوم.
- توکلی، محمد رئوف (۱۳۶۲ش)، چهار امام اهل سنت و جماعت، بی جا، چاپخانه سهیل.
- خطیب بغدادی، حافظ ابی بکر احمد بن علی (م ۴۶۳ق)، تاریخ بغداد او مدینه الاسلام، منذ تأسيسها حتى سنة ۴۶۳ ق، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- خوارزمی حنفی، موفق (۱۳۳۲هـ)، جامع المسانید ابی حنیفه، حیدرآباد، دکن.
- دهلوی، شاه ولی الله، (بی تا)، تحفة اثناعشریه، بی جا، بی نا.
- ذهبی، امام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، (۱۴۱۰ق)، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسه الرساله.
- _____ (۱۳۶۶ق)، مناقب، الامام الاعظم ابی حنیفه وصاحبه، مصر، دارالکتب العربی.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبد الکریم (۱۳۵۰ش)، الملل والنحل، ترجمه افضل الدین صدرترکه اصفهانى، تصحیح: سید محمد رضا جلالی نائینی، بی جا، انتشارات اقبال.

شوكاني، محمد بن علي، (٥١٣٢٦هـ)، فتح القدير، بيروت، دارالفكر.

صدوق، محمد بن علي (٥١٤١٦هـ)، العلل الشرائع، نجف، مؤسسه دارالحجّة، للسقافة نجف.

طوسي، ابو جعفر محمد بن حسن (٥١٤٠٩هـ)، التبيان في تفسير القرآن، قم، مكتبة الاعلام السلامي.

عسقلاني، شهاب الدين احمد بن علي بن محمد بن حجر (١٣٢٥ش)، التهذيب التهذيب، بيروت، دارالفكر.

_____ (بي تا)، الصواعق المحرقة، بيروت، دارالفكر.

_____ (١٤٠٨ق)، فتح الباري، به شرح صحيح بخاري، بيروت، دارالاحياء التراث العربي.

كليني، (بي تا)، اصول كافي، بي جا، دفتر نشر اهل بيت.

مسعودي، ابي الحسن علي بن حسين بن علي المسعودي، (٣٤٦مق)، مروج الذهب و معادن الجواهر، بيروت، شركة العالمية،

مكتبة المدرسة، الدار الافريقية العربية.

مشكور، محمد جواد، (بي تا)، هفتادوسه ملت، بي جا، مؤسسه مطبوعاتي عطايي.

مكي، الموفق بن احمد، (١٢٣١ق)، مناقب الاعظم ابي حنيفه، حيدر آباد، دايرة المعارف النظامية.

مودودي، ابو الاعلى، (١٤٠٥ق)، خلافت و ملوكيت، ترجمه خليل احمد حامدي، پاوه، انتشارات بيان.

نسفي، محمد عمر، (بي تا)، شرح العقائد النسفيه، باكستان، مكتبة الرشيدية.

نوبختي (١٣٥٣ش)، فرق الشيعة، بي جا، بنياد فرهنگ ايران.

يعقوبي، احمد بن ابي يعقوب، (١٣٧٨ش)، تاريخ يعقوبي، ترجمه: محمد ابراهيم آيتي، بي جا، انتشارات علمي و فرهنگي.

